

اهمیت ذکر تسبیحات حضرت زهرا(س): یکی از کتاب‌هایی که در باب تنبّه به حقیقت عبادات نوشته شده و خوب است دوستان به آن عنایت کنند، کتاب آداب الصلاة یا آداب نماز است که به قلم خود امام نوشته شده است. امام در این کتاب به فرازی اشاره می‌کنند که بی‌مناسبت به این روزها و ایام هم نیست و در رابطه با تسبیحات حضرت صدیقه طاهره(س) است می‌فرمایند: و از جمله تعقیبات شریفه، تسبیحات صدیقه طاهره(س) است که رسول خدا(ص) به آن معظمه تعلیم فرمود و آن افضل تعقیبات است بهترین تعقیبات نماز همین تسبیحات فاطمه زهرا(س) است در حدیث است که اگر چیزی افضل از آن بود، رسول خدا(ص) آن را به فاطمه زهرا(ع) عطا می‌فرمودند.

قرار است یک هدیه‌ای توسط کسی مانند پیامبر(ص) که معدن جود است به یک کسی مانند صدیقه طاهره(س) که دریای فهم و درایت است عطا بشود، این افضل تعقیبات باید باشد، اگر افضل تعقیبات نباشد، مطابق قاعده نیست. روایتی که امام به آن اشاره می‌کنند روایتی است از امام باقر(ع) یا امام صادق(ع) که: ما عبد الله بشيء من التحميد أفضل من تسبيح فاطمة؛ خداوند به چیزی بهتر و بیشتر از تسبیحات صدیقه طاهره تحمید نشده است. ولو كان شيء أفضل منه لئحله رسول الله فاطمه عليها السلام(ع)، اگر چیزی از این بالاتر بود، آن را رسول الله(ص) به صدیقه طاهره(س) عطا می‌کرد، این بالاترین چیزی است که می‌تواند در مقام تحمید به کار برود.

کیفیت ترتیب اذکار تسبیح حضرت(س): در ادامه عبارت امام می‌فرمایند: و از حضرت صادق(ع) مروی است که این تسبیحات در هر روز در تعقیب هر نمازی پیش من محبوب تر است از هزار رکعت نماز در هر روز، اگر هزار رکعت بخوانند به اندازه این تسبیحاتی که به نام مقدس صدیقه طاهره(س) است نمی‌رسد و معروف نزد اصحاب در ترتیب آن است که تکبیر ۳۴ مرتبه، تحمید ۳۳ مرتبه و تسبیح ۳۳ مرتبه به همین ترتیب و بعید نیست که این ترتیب مذکور افضل باشد نه متعین، ممکن است اساساً به نوع دیگری هم بشود خواند، بلکه در تقدیم و تأخیر تحمید و تسبیح انسان مخیر باشد، یعنی در اینکه ابتدا الله اکبر است شبهه‌ای نداشته باشد ولی ممکن است اول الله اکبر، دوم سبحان الله و سوم الحمد لله باشد، بلکه شاید در تأخیر تکبیر و تقدیم تسبیح نیز مخیر باشد، ممکن است بگوییم اساساً سبحان الله را می‌تواند اول به کار برد ولی افضل و احوط همان ترتیب مشهور است.



قبل از اینکه ادامه دهیم یک نکته هست که چرا ایشان این احتمال را مطرح می‌کنند؟ چرا می‌گویند ممکن است تسبیح را بیاورید اول قرار بدهید؟ در همینجا در بحث تسبیحات اربعه یک مبحثی دارند که می‌گویند وقتی شما ابتدا تسبیح می‌گویید و در تسبیحات اربعه می‌گویید «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» سبحان الله را چرا اول می‌گویید؟ برای اینکه در حقیقت انسان با تسبیح و اینکه خدا را می‌گوید پاک و منزّه است کانّ خودش را آماده برای این می‌کند که اذکار بعدی را به زبان بیاورد. گفت: شست و شوی کن و آنگه به خرابات درآی / تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده. ممکن است وقتی می‌خواهد بگوید الله اکبر یا الحمد لله، آن پاکی زبان را نداشته باشد لذا ابتدا باید خودش را با این تسبیح آماده بکند و قلب و روحش را آماده بکند و خدا را به بزرگی بخواند. «سبحان الله» در حقیقت بازتاب این است که انسان می‌گوید خدا پاک و منزّه است از هر نوع شرک آلودگی، وقتی شما سبحان الله را به کار می‌برید و خدا را منزّه می‌شمارید در حقیقت می‌خواهید بگویید من حتی این زبانم هم از خودم نیست، آنچه می‌گویم از خداوند است، در حقیقت خداوند را به مرتبه بالایی از عبودیت می‌سپارید.

وجه تسمیه تسبیح: شاید همین که اساسا اسم این چیزی هم که در دست ما هست را تسبیح می‌گویند یا عرب‌ها و حتی در لسان قدیم ما هم هست که سبحه می‌گویند و به تسبیح می‌خوانندش و نمی‌گویند تکبیر یا تحمید، در حالیکه شما با این ذکر هم صلوات می‌فرستید هم تکبیر می‌گویید هم تحمید می‌کنید هم تسبیح می‌گویید بعضا حُوقَلَه یعنی لا حول ولا قوه الا با الله می‌گویید؛ پس چرا بین این همه این را به تسبیح می‌نامند؟ شاید به این خاطر است که ابتدایی ترین ذکر تسبیح است، برای اینکه وقتی تسبیح انسان بگوید و به عمق نیت و عمق آن معنی پی ببرد، آرام آرام می‌تواند وارد اذکار بعد بشود، البته خیل وقت ها این تسبیح ها در دست ما لقلقه و بازیچه است، «سبحه بر کف، ذکر بر لب، دل پر از شور گناه، قدسیان را خنده می‌آید ز استغفار ما» دستمان تسبیح، ذکر هم بر لب اما دل پر از شور گناه است.

پس علت اینکه این احتمال را حضرت امام مطرح می‌کنند اشاره به همان مطلبی است که حدود هفت هشت ده صفحه قبل از اون در باب تسبیحات اربعه مطرح کردند و آنجا گفتند. ادامه بدهیم و کمی از عبارت را بخوانیم: و آداب قلبیه آن (تسبیحات صدیقه طاهره) آن است که در «تسبیحات اربعه» مذکور شد و زائد بر آن آن که چون این اذکار شریفه بعد از نماز وارد شده است و تسبیح آن، تکبیر و تنزیه از قیام به حق عبودیت است، پس عبد سالک باید در تعقیب نماز قدری تفکر کند، در نقص خود و عبادت خویش و غفلت های در حال حضور [که خود گناهی است در مذهب عشق و محبت] و حرمان خود را از حظوظ حضور (حظ و لذتی که حضور دارد) و محضر مقدس حق جلّ جلاله به نظر آورد و در تعقیبات، که خود



فتح باب دیگری است از رحمت حق تبارک و تعالی به اندازه میسور جبران کند و این اذکار شریفه را به قلب برساند و دل را با آنها زنده کند شاید خاتمه اش به حسن و سعادت مختوم شود^۱.

این نکته‌ای که ایشان به آن اشاره می‌کنند نکته بسیار مهمی است تعبیری دارند «حرمان خود را از حظوظ حضور...» هر حضوری طبیعتاً یک لذتی دارد، اما این نمازی که ما می‌خوانیم کسی اگر از آن حظی برد، حظّ بسیار قوی‌ای است که ما می‌بریم، حقیقت هم این است که نماز، ایستادن در پیشگاه حق است، ایستادن در محیط حق است، در پیشگاه خداوند است، این آن حضوری نیست که احیاناً می‌شود با آن به معراج مومن رسید، شما وقتی یک بزرگی را می‌بینید و یک محبوبی را می‌بینید یک کسی که مدت‌ها دور بودید از او و دوستش دارید را می‌بینید با صرف دیدار او و صرف حضور در محضر او لذت می‌برید، حظّ می‌برید، همه همین‌طور هستیم. بعضاً احتیاج به گفتن نیست، همان دیدن کافی است.

سعدی یک بیت بسیار زیبا دارد که: گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگویم / چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی. خیلی وقت‌ها انسان به محض اینکه طرف پیدا می‌شود غم‌ها فراموشش می‌شود، اما خیلی اوقات این حضور اینگونه نیست برای ما اتفاق نمی‌افتد، با اینکه در نماز می‌ایستیم اما این حضور اتفاق نمی‌افتد. باز بیت دیگری از سعدی یادم آمد بی مناسبت به همین جا نیست، «ما با تو ایم و با تو نه ایم اینت بلعجب / در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم» هم با تو ایم اما با تو هم نیستیم؛ این هم خیلی عجیب است، تناقض صدر و ذیل است. در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم، یعنی وقتی حلقه زدیم در کنار تو ایم، در محضر تو در حلقه نشستیم اما بیرون در ایم، حلقه درب آن حلقه‌ای بوده که به درب می‌کوفتند، آن بیرون درب است. در محیط نیست. در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم، بسیار غزل قشنگی است، بگذار تا مقابل روی تو بگذریم / دزدیده در شمایل خوب تو بنگریم // از دشمنان برند شکایت به دوستان / چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم؟ این بیتش محل بحث ماست که ما با تو ایم و با تو نه ایم اینت بلعجب / در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر دریم.

در هر صورت این حرمان حضور، حرمان استفاده از حظوظ حضور، یکی از مسائلی است که بسیار می‌تواند انسان را از خود عبادت دور بکند، اگر لذت عبادت را درک کردیم، که البته بنده که دارم می‌گویم خودم درک نکردم، اگر لذت عبادت را آنگونه که بزرگان درک کردند و گفته اند، درک کردیم، آن وقت احتیاجی به این سخن‌ها و گفتارها نیست، احتیاجی حتی به خواندن‌ها هم نیست، یکی از مسائلی که امام می‌فرمایند

۱- آداب الصلوة (آداب نماز) - موسوعه الامام الخميني - ج ۴۸ ص ۴۶۶



این است که تسبیحات می‌تواند انسان را به آنجا برساند و جبران تقائص نماز را بکند، همین تسبیحات است، اساساً تعقیبات و این مستحبات بیشتر برای این است که آن خلأ و آن نقصان‌هایی که احیاناً در نماز عارض می‌شوند را خداوند سبحان در حق انسان جبران بکند و انسان بتواند به نوعی این نماز را پایگاهی بکند برای اینکه به آن معنایی که باید، برسد. هرگز حدیث حاضر غایب شنیده‌ای؟ من در میان جمع و دلم جای دیگر است، به نماز می‌ایستیم اما معمولاً چیزی را که گم کرده ایم در نماز پیدا می‌کنیم. بحث بحث مفصلی است اگر احیاناً فرصتی بود بعداً هم به آن اشاره می‌کنیم.



وقوع اقسام اربعة

پس از پایان بحث از امکان اقسام اربعة و پیش از بحث از وقوع اقسام اربعة، لازم است به نکته ای که مرحوم امام در حاشیه مناهج الاصول، مطرح کرده اند، اشاره کنیم^۱:

«و بعد تصوّر ما ذکر، و امکان الوضع الخاصّ و عموم الموضوع له، لا طریق لنا فی مورد عموم الموضوع له - الثابت بالتبادر و غیره - لإثبات عموم الوضع، كما لا طریق لإثبات عمومه فی مثل معانی الحروف علی فرض ثبوت خصوص الموضوع له فیها لإمكان أن يكون من قبيل الصورة الثانية أو الصورة الثالثة من صور خصوص الموضوع له. نعم بناء على امتناع عموم الموضوع له و خصوص الوضع يستكشف من عموم الأوّل عموم الوضع.»^۲

- (۱) تبادر و .. علائم شناخت حقیقت هستند.
- (۲) معنای حقیقی لفظ، عبارت است از «معنای موضوع له»
- (۳) علائم مذکور برای شناخت موضوع له - و اینکه عام است یا خاص - کارایی دارد.
- (۴) اما اگر به و سیله تبادر فهمیدیم موضوع له عام است، راهی نداریم که بگوییم: پس وضع هم عام است. چراکه ممکن است «وضع عام؛ موضوع له عام» باشد و ممکن است «وضع خاص؛ موضوع له عام» باشد. (توجه شود که امام قسم چهارم را نیز ممکن می دانستند)
- (۵) به همین جهت اگر گفتیم موضوع له در حروف خاص است، نمی توانیم بگوییم وضع در حروف عام است چراکه ممکن است «وضع خاص؛ موضوع له خاص» باشد.
- (۶) البته اگر گفتیم «وضع خاص؛ موضوع له عام» ممکن نیست، هر جا موضوع له عام بود، وضع هم عام است. مرحوم لنگرودی در جواهر الاصول در تقریر عبارت امام، اضافه می کند:

«فقول شيخنا العلامة قدس سره: إنه لا ريب في ثبوت كون الوضع و الموضوع له عامين، كوضع أعلام الأجناس، ليس في محله لإمكان أن يكون الوضع فيها خاصاً، نعم للمحقق الخراساني قدس سره استكشاف ذلك بمعونة ذلك الأمر العقلي.

و لكن يتوجّه عليه: أنه لا طريق له إلى إثبات كون الوضع عاماً فيما إذا قامت الأمانة على كون الموضوع له خاصاً؛ لإمكان أن يكون الوضع أيضاً خاصاً، فإذا أمكن تصوير قسم آخر في الوضع و الموضوع

^۱. این بحث را ظاهراً اولین بار، حضرت امام در علم اصول مطرح کرده اند و تا آنجا که ملاحظه شد، کسی قبل از ایشان به این نکته اشاره نکرده است.

^۲. مناهج الاصول؛ حضرت امام خمینی؛ ج ۱ ص ۶۶ [حاشیه]



له الخاصین - كما تصوّرناه - فالأمر أشكل؛ لاحتمال أن يكون الوضع خاصاً بذلك المعنى.»^۱

(۱) پس اینکه مرحوم حائری می فرماید وضع در علم جنس - که ظاهراً مراد اسم جنس است - «وضع عام؛ موضوع له عام» است، کامل نیست چراکه ایشان قسم چهارم را ممکن می دانند و لذا ممکن است، «وضع خاص؛ موضوع له عام» باشد.

(۲) البته مرحوم آخوند چون قسم چهارم را ممکن نمی داند، لاجرم در جایی که موضوع له عام است، وضع را عام می داند.

(۳) اما اشکال به مرحوم آخوند وارد است که: جایی که موضوع له خاص است، نمی تواند بفرماید که وضع، عام است؛ چراکه شاید وضع، خاص باشد.

(۴) اگر قسم دیگری در «وضع خاص؛ موضوع له خاص» تصور شد (مثل فرض اینکه مفهوم «کل انسان» را تصور کردیم) امر مشکل تر می شود چراکه شاید وضع، «خاص» - به معنای جدید - باشد و موضوع له «عام».

مرحوم لنگرودی در ادامه به کلام دیگری از امام اشاره می کند:

«و لكن المترائی فی مثل المخترعات و المصنوعات و أسماء الأجناس، هو كون الوضع خاصاً و

الموضوع له عاماً؛ و ذلك لأنّ من یخترع شیئاً یلاحظه، فیضع اللفظ لطبیعة ما اخترعه، و کذا من یظفر

بالحنطة - مثلاً - یلاحظها و یضع اللفظ لطبیعة الحنطة.

و أمّا من تكون وظيفته تعیین الألفاظ و مدالیها - كأرباب اللّغة و الأدب - فلا یبعد أن یكون عندهم

الوضع و الموضوع له عامین، فإنّه یلاحظ فی الضارب - مثلاً - معنی قیام الضرب بفاعل ما، و یضع لفظ

«الضارب» لذلك المعنی الكلی، و الله العالم.»^۲

توضیح:

(۱) ممکن است بگوییم چنین به ذهن می رسد که غیر اهل لغت اگر چیزی را اختراع کرده و برای آن نامگذاری می کنند، «وضع خاص؛ موضوع له عام» را مرتکب شدند.

(۲) ولی اهل لغت از «وضع عام؛ موضوع له عام» بهره می گیرند. (شاید به این جهت که اهل لغت، از علماء هستند و مفاهیم کلی را می شناسند)

مرحوم لنگرودی، بر آخرین فرمایش امام اشکال کرده و می نویسد:

«قلت: یمكن أن یقال إن ما ذكره من باب الوضع و الموضوع له الخاصین: بالاصطلاح الذی ذكره

سماحة الاستاذ - دام ظلّه - كما تقدم آنفاً و هو انه بعد ملاحظة ما اخترعه و صنعه وضع اللفظ لكلّ ما یكون

مثلاً له فتدبّر؛ المقرر»^۳

توضیح:

۱. جواهر الاصول؛ ج ۱ ص ۱۱۱

۲. جواهر الاصول؛ ج ۱ ص ۱۱۱

۳. جواهر الاصول؛ ج ۱ ص ۱۱۲ [حاشیه]



ممکن است در مورد مثل گندم چنین باشد که واضح جزئی را تصور کند و بعد لفظ را بر «کلّ حنطة» و نه «کلی حنطة» قرار داده باشد. و لذا «وضع خاص؛ موضوع له خاص» باشد.

(۱) کلام مرحوم لنگرودی کامل است.

(۲) فرمایش امام درباره اصل بحث طبق مبنای خودشان کامل است.

(۳) اما طبق مبنای ما که تنها به «وضع خاص؛ موضوع له خاص» و «وضع عام؛ موضوع له عام» را ممکن می دانستیم، این بحث مطرح نمی شود.

(۴) نکته ای درباره آخرین قسمت از کلام تقریرات به ذهن می رسد: ظاهر عبارت آن است که ایشان می فرمایند: «وضع حنطه در معنای گندم، در نزد عرف «وضع خاص؛ موضوع له عام» است در حالی که در نزد متخصصین «وضع عام؛ موضوع له عام» است» در حالی که حنطه یک وضع بیشتر ندارد، یا اینگونه است یا آن گونه.

و اگر مراد ایشان آن است که اگر اهل عرف بخواهند وضع کند، از «وضع خاص؛ موضوع له عام» بهره می گیرند و اگر اهل لغت بخواهند وضع کنند، از «وضع عام؛ موضوع له عام» استفاده می کنند. (به این معنی که وضع کلمه الف برای معنای الف در نزد اهل عرف و وضع کلمه ب برای معنای ب در نزد اهل لغت) عرض می کنیم: اهل لغت واضع نیستند بلکه خبر از وضع می دهند.

